

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین

المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

بحث درباره استصحاب رسید به استصحاب کلی در تنبیه مرحوم نائینی سوم، به نظرم مال آقای خوئی چهارم است، و در ذیل کلام همین تنبیه سوم در قسم سوم استصحاب کلی مرحوم شیخ یک عبارتی را از فاضل تونی نقل می کند، البته این جا مرحوم آقای نائینی عبارت فاضل را نیاورده، حتی به آن مقداری که شیخ نقل کرده، کرارا عرض کردم اصولا آن چه که مرحوم شیخ به عنوان عبارات می آورد دقیق نیست و سرّش هم بیشتر به این برمیگردد که ایشان کتاب در اختیارش نبوده حتی کتاب های مشهور هم در اختیار ایشان نبوده مثل کافی و این ها، بیشتر جنبه حکایت از دیگران دارد یعنی ایشان از کتب دیگران. حالا شیخ در این جا یک مقداری از عبارت فاضل تونی را آورده که مرحوم آقای خوئی هم در مصباح نقل کردند به عنوان کلام فاضل لکن آن مقداری هم که در کتاب شیخ آمده، دقیقا عبارت وافیه نیست، یک نوع تلخیص مانند است، و عرض شد که مرحوم نائینی کلام فاضل تونی را به دو جور معنا کردند، البته یک نکته دیگه هم عرض بکنم، مرحوم آقای نائینی کلام فاضل تونی را هم در حلیت گوستی که مشکوک است قرار می دهند در تذکیر اش شک می شود و هم در نجاستش، ظاهر عبارت خود فاضل تونی بحث سر نجاست است، آقای خوئی هم در تقریبی که فرمودند وارد بحث نجاست شدند، بحث حلیت و جواز صلوۀ را ایشان متعرض نشدند از فاضل تونی نیاوردند و بحث را بردند سر این که اگر پوستی در خارج بود مشکوک بود مذکی هست یا نه که ایشان خلافا للمشهور قائل به طهارت شدند که طاهر است، آقای خوئی هم همین طور، مرحوم آقای خوئی هم قائل به طهارت شدند و لکن مرحوم نائینی کلام فاضل تونی را که نقل می کند هم برای حلیت است و هم برای نجاست، این اشتباه نشود، مرحوم نائینی هر دو.

اما آن که ظاهر عبارت مرحوم فاضل تونی است ظاهر عبارت ایشان بحث نجاست است لکن در این چاپی که از کتاب مرحوم فاضل تونی شده حالا روی کدام نسخه است نمی دانم، اولش نوشته ولی نگاه کردم این نسخه در کجا آمده، در یک حاشیه ای که به خطر

خود ایشان است منه به قول آقایان، در یک حاشیه منه ایشان حلیت را هم همین طور گرفته یعنی در می آید بحث حلیت و نجاست یکی است اما ظاهر خود عبارت کتاب بیشتر به نجاست می خورد، آقای خوئی هم اصلاً روی نجاست بردند به خلاف مرحوم نائینی، مرحوم نائینی روی نجاست و حلیت هر دو بردند، غرض بین عبارت آقای خوئی و آقای نائینی هم در این جهت فرق است.

عادتاً هم می دانید که من وارد این بحث قال فلان و فلان نمی شویم، و این بحث هم به نظر ما این طوری که این ها وارد شدند کافی نیست، لکن من یک توضیحاتی را عرض میکنم که مطلب ان شا الله تعالی روشن بشود و مشکل فقط این مسئله نیست یعنی روش بحث ها در حوزه های ما متأسفانه گاهی یک روش غیر طبیعی پیدا می کند.

اشکال اول فاضل تونی خلاصه اش این است که ما دو تا عنوان داریم هر دو وجودی اند، آن طور که مرحوم نائینی تقریر کرده، البته این عبارت صریح فاضل نیست، از عبارت ایشان در می آید، یکی مذکی و یکی میته، و چون هر دو امر وجودی هستند شک می کنیم اصالة العدم را در هر دو جاری می شود و با هم تعارض می کنند، برمیگردد به اصول فوقانی به قول بعضی ها که اصالة الطهارة و اصالة الحل باشد، از عبارت فاضل این به زور در می آید این معنایی که مرحوم نائینی فرمودند دیگره آقایان خودشان مراجعه کنند. بعد هم مرحوم آقای نائینی فرمودند نه ما یک عنوان داریم، میته با مذکی یکی است، میته یعنی غیرمذکی، ما دو تا عنوان نداریم که اصول تعارض بکنند، یک عنوان بیشتر نداریم، این هم جواب مرحوم آقای نائینی. جواب مرحوم آقای خوئی که قبول می کنند دو تا عنوان داریم لکن مذکی را برای حلیت گرفتند میته را برای نجاست و لذا قبول می کنند که اصل عدم در مذکی جاری می شود در میته جاری نمی شود، این هم جواب مرحوم آقای خوئی، البته عرض کردم جواب آقای خوئی مبنی بر این است که کلام ایشان در اعم باشد، ظاهراً که عبارتش در نجاست است، به هر حال آقای خوئی جواب ایشان را، اشکال ایشان را قبول می کنند و در بحث مذکی و در میته هم قبول می کنند اصالة عدم کونه میته لکن بگوییم در میته شاید نجاست، اما در حلیت چه مذکی باشد و چه غیر مذکی باشد و چه میته باشد یکی است، در نجاست میته غیر از غیر مذکی است، این هم اشکال ایشان و جواب ایشان.

اشکال دوم ظاهر مرحوم فاضل تونی این است که این استصحاب از قبیل استصحاب کلی است چون عدم مذبوحیت این طور که در کتاب آمده، آقای خوئی هم نقل کرده و عبارت شیخ هم دارد عدم المذبحیه لازمٌ لامرین، یکی حیات و یکی عدم موت، یعنی کلی است حالا به قول ایشان لازم اعم است و بعدش هم شما آن عدم مذبوحیت در حال حیات را به حال بعد از موت، این فرد دیگری از عدم مذبوحیت است، این میشود استصحاب کلی

جواب مرحوم آقای نائینی به شیخ این است که این جا از استصحاب کلی نیست، استصحاب شخصی است و آقای خوئی هم طبعاً قبول می کند که استصحاب شخصی است و جاری می شود لکن می گوید عدم تذکیه فقط یک اثر دارد یعنی دو اثر دارد، یکی مانعیت صلوٰة و یکی حرمت اکل اما نجاست مترتب بر میتة می شود.

آن وقت ایشان به این مناسبت شرح کلام فاضل تونی را می دهند در باب این که این استصحاب، استصحاب کلی نیست. لذا دیروز یک عبارتی خواندیم فدعوی عدم التذکية فی حال الحیاة یغایر عدم التذکية فی حال خروج الروح البته احتمال یک شبهه سوم هم در معنای، اشکال سومی هم در کلام فاضل تونی هست در کلام خود آقای نائینی هم احتمالاً هست آن را بعد عرض می کنم، تا این جا دو تا اشکال بود.

بعد فرمود واضحة الفساد، بعد و توهم أن لحکایة الحال دخلا فی ترتب الاثر فإن الموضوع للآثر ليس هو عدم المطلق بل العدم فی حال خروج الروح، این هم اشکال. جواب ایشان هم حاصلٌ فإنه ليس فی الادلة ما يقتضى اعتبار قضية الحال یعنی در ادله در نمی آید که یک قیدی می خواهد، من دیروز خدمتتان عرض کردم که ایشان مرحوم نائینی یک اشاره هم می کند به تحقیقاتی که ایشان در موضوعات مرکبه دارند، حرف خوبی است بحث موضوعات مرکبه حرف خوبی است، ایشان می فرماید در موضوعات مرکبه گاهی اوقات جوری است که می توانیم هر دو یا یکیش را با اصل یا هر دو با وجدان یا هر دو با اصل، یکی با وجدان و یکی با تعبد این را ثابت بکنند، همه جا نه، در عده ای از موارد می شود اما در عده ای از موارد نمی شود. مانحن فیه را از آن قسم اول قرار دادند که می شود، تعبیر ایشان این است که نجاست، البته ایشان می گوید کون الموضوع للحرمة و النجاسة مرکبا من جزئین، ذهوق روح الحيوان و

عدم تذکیت، و یکفیی فی تحقق الموضوع اجتماع الجزئین فی الزمان، در یک زمان واحد زهوق روح باشد و عدم تذکیت لآنهما عرضیان لمحل واحد، ظاهراً حالاً نمی دانم عرضی، البته عرضی مصطلح که نیست و عرضی الشیء غیر العرضی، هذا مثل الابيض، این که مرادشان نیست، حالاً عرضان هم اگر باشد چون زهوق روح و عدم تذکیت عرض نیستند، مراد ایشان از عرضیان یعنی عارض شدند، مراد این است، چیزی است که بر محل عارض شدند نه اصطلاح عرضی مصطلح

عرضیان لمحل واحد

مراد از محل واحد هم جناب مستطاب گوسفند است، این گوسفند دو تا عرض برایش پیدا شده و عارض شده، یکی ضرب و یکی عدم تذکیت و سیاتی ان شا الله فی بعض المباحث أن الموضوع المركب من عرضین لمحل واحد، این ضابطه هایی است که ایشان گفته.

دو: أو من جوهرین

اگر از دو تا جوهر تشکیل شده باشد.

سه: أو من جوهر و عرض لمحل آخر

یک جوهر باشد مثل این که وجود زید و قیام عمرو. یکیش از یکی معروض است و یکیش

در این سه مورد لا یتعتبر فیه ازید من اجتماع فی الزمان

تقید نمی خواهد، در این سه مورد.

إلا إذا استفيد من الدلیل كون الاضافة الحاصلة من اجتماعهما فی الزمان، این اضافه لها دخلٌ فی الحكم كعنوان حالیه، تقارن، سبق،

لحوق، اتصاف، یک عنوانی را بخواهد آن با استصحاب نمی شود و غیر ذلک من الاضافات الحاصلة من وجود شیئین فی زمان

و لكن هذا يحتاج الى قیام دلیل و إلا فموضوع المركب من جزئین لا رابط بینهما إلا الوجود فی الزمان لا يقتضی ازید من اجتماعهما

فی الزمان. بخلاف ما إذا كان التركيب من العرض و محله قیام زید و قرشیة مرأة و نحو ذلک.

من الموضوعات المركبة من العرض و محله فإنه لا يكفي فيه مجرد اجتماع العرض و المحل في الزمان ما يثبت قيام الوصف بالمحل

حالا این بحث دیگری است، آن وقت در این جا البته باید به مرحوم نائینی این جور عرض کرد که مجرد زهوق روح و عدم تذکيه کافی است؟ یا باید بگوئیم این گوشت غیر مذکی است؟ یک گوشتی مقابل ما هست می گوئیم این گوشت مذکی است مثل قرشیه المرأة هست دیگه، اشکالی که به مرحوم نائینی وارد است این است که ایشان می گوید ما از ادله این مقدار در می آوریم زهوق روح و عدم تذکيه، آیا این مقدار از ادله در می آید یا از ادله این طور در می آوریم این گوشتی که مذکی است، این گوشتی که میته است، این گوشتی که مذکی نیست مثل قرشیه المرأة

ففي ما نحن فيه بعد ما كان الموضوع مركبا من خروج الروح و عدم التذكية و هما عرضيان للحيوان عرض کردم این حیوان یعنی عارضان و این عروض در این جا به معنای عرفی است.

يكفي احراز احدهما بالاصل و هو عدم التذكية و الآخر بالوجدان و هو خروج الروح

این مقدار کافی است، این خلاصه بحث مرحوم نائینی، البته مرحوم نائینی بحث را این جا مفصل وارد شدند، آقای خوئی به این تفصیل وارد نشدند، آقای خوئی فقط به همین مقداری که گفتیم اصالة عدم تذکيه مسلم است دیگه، فقط گفته اصالة عدم تذکيه اثبات نمی کند میته را، اصل مثبت، فقط همین مقدار و إلا این تحلیل مرحوم نائینی را دیگه اقامه نفرمودند.

عرض کنم که حالا چون خیلی ما مصر نیستیم که خیلی ملانقطی، انصافش در این مسائلی که در این جا مطرح شده با این شکلش که خب خیلی عجیب و غریب است یعنی انصافا که خیلی عنوان سختی است این مطالب.

اولا در خود کتاب فاضل تونی دارد و این جا هم دارد، بله این جا هم دارد، و الحاصل، البته ایشان عدم التذکيه نوشته مرحوم فاضل تونی عدم المذبوحية نوشته.

و الحاصل إن عدم المذبوحية لازم اعم يتصف بهما الحيوان في حالتين، حال حياة و حال خروج الروح

من نمی دانم مثل این که در همه الفاظ آقایان تصرف می کنند، هنوز نفهمیدیم عدم مذبوحیت لازم حیات است، حالا ما مثلا زنده ایم لازمه اش این است که ذبح نکرده، این چه لازمی است من که نفهمیدم، می گویند اصطلاحات را همه را عوض می کنند مثل آن عرضیات که زهوق روح، نمی فهمم، عدم مذبوحیت یا دیروز می گفتیم اصالة عدم تذکيه فی حال حیاة، حالا زنده است دیگه، شبهه ای ندارد که اصالت جاری بشود یعنی جای بحث اصالت نیست، اصلا جای بحث موت نیست و جای بحث ذبح نیست، حیوان زنده است دیگه بگوییم این لازم اعمش است عدم مذبوحیت یا به قول ایشان عدم التذکيه لازم اعم است، تصویر این بحث ها خیلی برای ما واقعا تصورش مشکل است یا مرحوم نائینی تذکيه الحيوان من الامور الحادثة المسبوقه بالعدم الازلی یعنی خب واقعا انسان از لا تنقض اليقين بالشك این جور در بیاورد که یک گوشتی که مشکوک است بگوید این حیوان، قبل از وجود حیوان عدم التذکيه ، عدم التذکيه قبل از وجود حیوان

و هو مستمر الى زمان خروج الروح، غایته عدم التذکيه قبل وجود الحيوان عدم محمولی است و بعد از وجود حیوان عدم نعتی است، من که نمی فهمم، اصلا سر در نمی آورم، این روی چه اصولی است، چه مبانی در اصول است، یک گوشتی را شما در خارج ببینید آن وقت هی اشاره بکنید به قبل از زمانی که اصلا این گوسفند به دنیا آمده، یک عدم التذکيه است آن زمان ببینید، بعد یک عدم تذکيه در حال حیات، حالا حیوان زنده هم هست، مذکی حیوان که مرده است، این که مرده هم نیست، حالا مذکی و میتة. این که حالا بکشیم روی آن زمان و بعد از آن زمان بکشیم روی این لحظه ای که الان این گوشت در بیابان افتاده.

علی ای حال کیف ما کان من فکر نمی کنم تعبد در روایات در این حد باشد، حالا در سیره عقلا که قطعا این نیست، یا عدم مذبوحیت را لازم اعم بدانند، من نفهمیدم لازم یعنی چی، اصلا هیچی نفهمیدم، فقط حیوانی که زنده است لازمه اش این است که ذبح نشده؟ من نمی فهمم! این لازمه است؟ اصلا این الفاظی که گفته می شود چیست؟ معانی الفاظ چیست بنده سراپا تقصیر سر در نیاوردم.

.....

علی ای حال کیف ما کان در حقیقت این راهی را که ایشان مثلاً همین بحث اخیر ایشان که ما مثلاً دو تا داریم، یکی زهوق روح را می خواهیم و یکی هم عدم تذکیه، ظاهراً عرفی نباشد، مهم نیست که عدم تذکیه، مهم این است که ببینیم این گوشت مذکی است یا مذکی نیست مثل قرشیه المرأة می ماند، فرقی با این چیست؟ ایشان می گوید نه در حیوان.

بعد اشکال سومی هم این جا اگر دقت بکنید پیش می آید، آن اشکال سوم این است که اصولاً این نحوه اجرای اصول یک مشکل کلی دارد شما این گوشت را در حال حیات دیدید، اصولاً گوشت با حیوان فرق می کند، مثل این که ما در عرف بین هیزم و درخت فرق می گذاریم، درخت آن موجودی است که در زمین است، ارتباط دارد، زندگی می کند، بار می دهد یا بار نمی دهد اما هیزم درختی است بریده شده، چوب خالی است که برای سوزاندن است. آن چه که الان شما دارید یعنی در حقیقت اشکال سوم که در حقیقت اگر بخواهیم بگوییم که عرض کردم لابلای حرف های خود نائینی هم در می آید و آن این است که حیوان تا وقتی که بود که زنده بود بحث تذکیه که غلط است، اصلاً سالبه به انتفای موضوع است، عدم المذبوحیه و عدم تذکیه و این حرف ها که معنا ندارد. از لحظه ای هم که فوت کرد نمی دانیم با شرائط بود یا نبود و اصولاً گوشت غیر از حیوان است، این گوشتی که شما در خارج می بینید یک چیز است، خود آن حیوان گوسفند یا گاو چیز دیگری است، لذا این شبهه پیش می آید که مراد شاید جدی فاضل تونی و لابلای عبارت مرحوم محقق نائینی هم اجمالاً در می آید که مشکل این است که این از قبیل استصحاب عدم ازلی می شود مثل قرشیت زن چون اشکال در قرشیت چیست؟ این از وقتی که وجود پیدا کرد یا قرشی بود یا نبود و إلا اگر از وقتی وجود پیدا کرد دارای این صفت نبود مثلاً عالم نبود، شک می کنیم عالم شده یا نه، اصالة العدم یا استصحاب عدم جاری می شود پس بنابراین شما در این جا خوب دقت بکنید، شما یک گوشتی در خارج دارید این گوشت غیر از گوسفند است، عدم التذکیه در حال حیات به چه درد می خورد؟ عدم مذبوحیت حال حیات، وقتی زنده است عدم مذبوحیت یعنی چی؟

پرسش: بعضی ها می گویند در استصحاب بقای موضوع باقی نیست؟

آیت الله مددی: بله دو چیز است، قطعاً نه بعضی ها گفتند، در استصحاب، بله شاید شما مرادتان چیز دیگری باشد، بقای موضوع در کلمات قدما چیز دیگر از توش در می آید؛ در کلمات متاخرین شیعه مثل مرحوم نائینی، چون مرحوم نائینی می گوید مراد از بقای موضوع اتحاد قضیه متیقنه و مشکوکه، در مورد قدما این نیست، اصولیین اهل سنت و این ها نیست، مرادشان از بقای موضوع یعنی همین زن، یک حالتی بود خون دیده، حالتی است خون نمی بیند، در هر دو حالت محفوظ است، مراد از بقای موضوع این است نه اتحاد قضیه متیقنه و مشکوکه که مرحوم نائینی فرمود.

به هر حال این مشکلی که دارد این است که آن عدم مذبوحیت دو فرد دارد، یکی حال حیاتش، این اصلاً فردش نیست، من نمی فهمم حیوان زنده است عدم مذبوحیت یعنی چی؟ این چطور لازم است؟ بر فرض هم شما درست بکنید یک عنوان انتزاعی است که هیچ اثر قانونی ندارد حتی اثر عرفی هم ندارد یعنی اثر ادبی هم ندارد که بخواهد در طرف ایجاد احساس بکند، بگوید زنده است یا این سر بریده نیست، این از آن که گفت که ما عده ای دور حوض نشستیم شبیه این که عده ای دور حوض بنشینند، به نظرم این از آن هم بدتر است، می گوید این زنده است پس این مذبوح نیست، من نمی فهمم زنده و عدم مذبوحیت در عبارت مرحوم، ما که سر در نیاوردیم، حالا بعدی ها می آیند سر در می آورند و از مطالب مرحوم نائینی هم سر در نیاوردیم قدس الله اسرارهم، عرض کنم حضور با سعادتان که لذا این شبهه می آید که اولاً این گوشت آن گوسفند که نیست، گاو که نیست، آن چه ربطی به این دارد، شما چرا حالت حیات را نگاه کردید؟ بحث سر این است که لحظه این که این به حالت گوشت در آمد شرائط تذکیه بود این می شود مذکی، نبود می شود غیر مذکی، دیگه بحثی ندارد که، پس در این مثل قرشیت زن می ماند، مشکلیش این است که استصحاب عدم ازلی است، عرض کردم در عبارت نائینی هم هست، این اشکال را مرحوم نائینی مستقلاً مطرح نکرده، این مشکلی که دارد این استصحاب عدم ازلی است اصلاً چون تا حیوان زنده بود که اصلاً بحث تذکیه مطرح نبود، تذکیه چیست؟ حیوان زنده راه می رود تذکیه چیست؟ عدم تذکیه چیست؟ عدم مذبوحیت چیست؟ این که اصلاً معنا ندارد عدم تذکیه و عدم مذبوحیت.

پرسش: منشا اشتباهشان چیست؟

آیت الله مددی: نمی فهمم، از خودشان بپرسید! گاهی بنده مطالب را جوری شرح می دهم که شما هم تعجب می کنید این همه تحقیق و محقق، یک امور خیلی واضح این طور ابهام پیدا کرده، این که آقای خوئی هم کلمات ایشان را نقل نکرده، ایشان به عنوان عدم تذکیر نقل کرده، آقای خوئی نقل کردند که أن عدم المذبوحية لازمٌ اعم من الحياة و الموت، یعنی چی؟ من نفهمیدم، حیات لازمه اش عدم مذبوحیت است این چه لازمه ای دارد من نمی فهمم، این از این انتزاع فوقیت سقف هم ضعیف تر است چه برسد به لازم، خیلی اصطلاحات را حتما به هم ریختند دیگه و إلا زهوق روح را عارضان لمحل جوهر واحد لموضوع واحد.

علی ای حال کیف ما کان مطالب به نظر من مشوه شده در اصطلاحاتشان و سرش هم ظاهرا عدم تامل در مطالب است. آن چه که به ذهن این حقیر سراپا تقصیر در این جا می رسد این است که اولاً ما این مطلب سابقه را هم گفتیم، مال یک سال قبل بود، هشت ماه قبل بود، تاریخش در ذهنم نیست، شاهدش هم اقامه کردیم با تامل در خود آیات مبارکه و تامل در روایات، همان موثق ابن بکیر که اخیراً خواندیم معلوم می شود اصولاً تذکیر در آن زمان یعنی سر بریدن، خون حیوان در آمدن، این که نوشتند تذکیر پنج تا قید دارد بعد از قابلیت محل چهار تا باشد، سر بریدن اربعه و فلان، این خلاف ظاهر است، اصلاً خود تذکیر به این معنا بوده که سر حیوان را ببرند خون در بیاید چون خون محل کثافت در بدن است، خون سریعاً به قول امروزی ها میکروب می گیرد، ویروس می گیرد، این خون از بدن حیوان بیرون بیاید و لذا هم در عرف های متعدد این جور بوده این خون را از بدن حیوان بیرون می کشیدند، البته بعضی ها هم نمی کشیدند، مثلاً با چوب می زدند تا می مرده مثلاً، لازم نبوده، آن وقت إلا ما ذکیتیم مراد یعنی إلا ما ذبحتم، عدم مذبوحیت هم لازمه اعم نیست، آن چه که ما الان در این جا داریم عبارت از این است، در روایت عبدالله ابن بکیر هم خواندیم، در آن وقت ها دیگه حال خواندنش را نداریم، شواهد را اقامه کردیم بر این که تذکیر ظاهراً در خود قرآن کریم و در روایت یعنی ذبح، یعنی سر بریدن، این که گفت، مسئله آن شرط های دیگه، تسمیه، این از آیه دیگری در آمده، و لا تاكلوا مما لم يذكر اسم الله عليه و إنه لفسق، این غیر از عنوان ما ذکیتیم است، و لا تاكلوا، مسئله استقبال هم، حالا الان متن حدیث در ذهنم نیست، صحیح هم در ذهنم هست، تستقبل بذبیحتک القبلة یا استقبال بذبیحتک القبلة، این ها قیود مختلفی است، بعد هم مسئله اساسی ترش قابلیت محل است یعنی شما

اگر خوک را با تمام شرائط سر ببرید باز هم مذکی نمی شود، اضافه بر این که حلال نمی شود هم مانعیت نمازش محفوظ است هم نجاست دارد، اضافه بر بقیه آثار.

پس بنابراین در حقیقت آن چه که ما اصطلاحاً به آن تذکیه می گوئیم یک قابلیت محل است، دو سر بریدنش است، سه: بسم الله گفتن است و چهار هم مسئله بآلة من حدید یا بآلة حدیده، حدیده هم داریم در روایات. پنجمی هم آن مسئله مسلمان بودن که اختلاف است که خود ما ها هم اختلاف است، بعضی ها میته مسیحی و یهودی را اگر بسم الله می گویند می گوید اشکال ندارد، این پنج تا نکته است که در تذکیه معتبر است، و اگر این مطلبی را که بنده سراپا تقصیر خدمتان عرض کردم در نظر بگیریم این ها دنبال عنوان یعنی آیه مبارکه دنبال عنوان مذکی نبوده، دنبال عنوان فعل بوده إلا ما ذکیتم، فعلتان را نگاه کرده که مثلاً سر بریدن باشد و لا تاكلوا مما لم يذكر اسم الله عليه، فعل را نگاه کرده که ذکر اسم الله باشد، استقبال یا تستقبل. صحیح هم هست، بخوانید.

یکی از حضار: محمد ابن یحیی عن احمد ابن محمد عن الحسن ابن محبوب، عن العلاء ابن رزین عن محمد ابن مسلم
آیت الله مددی: مسلم عن ابی جعفر، درست هم هست، سندش صحیح است، کتاب ابن محبوب است نسخه اش هم خوب است، این سندی که خواندند از کافی بود حالا نمی دانم در تهذیب و فقیه هست یا نه، به هر حال در ذهنم هم همین بود که سندش صحیح است
اما

پرسش: در مقنعه فتوا دارد، در تهذیب هم هست

آیت الله مددی: عرض کردم سندش هم صحیح است

پس بنابراین بله قابلیت محل فعل نیست، آن وقت به نظر ما این بحث ها لازم اعم و استصحاب کلی، این بحث سر این بوده که اگر انسان شک کرد سر بریده این گوشتی که مقابلش سرش بریده شده، اصل عدمش است، احتیاج به این حرف ها ندارد، اصالة مذبوحية و خیلی مطلب واضحی است به نظر ما، احتیاج به این ها ندارد.

.....

من فکر می کنم بعد از این که مباحث اصولی آمد این ها فکر کردند، البته این فکر اجمالا خوب است، وقتی انسان با لطافتش فکر می کند اجمالا خوب است اما راهش این جواب هایی نیست که رفتند، می گویند شما اگر اصالة العدم جاری بکنید اصل غیرمحرز می شود، ما می خواهیم با استصحاب عدم تذکیه اصل محرز درست بکنیم، چون استصحاب عدم تذکیه اصل محرز است و شما می خواهید وقتی اصالة العدم به لوازمش نباید ملتزم بشویم، این مثل فرض کنید احتیاط می ماند، جواب مطلب این است که درست همین طور است، مطلبی که این ها می گویند درست است، از نظر فنی، می گویم بعد از اخباری ها که اصولی های ما یک روحی پیدا کردند انصافا یکی هم از آبادی دور شدند، این مطلب درست است که شما می خواهید استصحاب عدم تذکیه بکنید تا اصل محرز درست بکنید و با اصالة عدم تذکیه اصل غیر محرز درست می شود لکن بحث سر این است که اگر ما در لسان ادله فعل داشتیم دیگه نیاز نداریم که اصولا اصل محرز درست بکنیم، در این مورد اصل محرز با غیر محرز یکی می شود، این نکته فنی این است، به جای این بحث هایی که نوشتند اگر به این نکته فنی تامل می کردند، چرا؟ چون ما در قرآن میته داریم، میته عنوان است، حرم علیکم المیته، اما مذکی نداریم، إلا ما ذکیتم، فعل داریم، وقتی فعل داشتیم شک کردیم فعل محقق شده اصل عدمش است، خب دیگه بحث ندارد که، اثر هم بار شده آثار بار شده بر فعل نه بر عنوان مذکی، وقتی اثر بر فعل بار شد اصالت عدمش کافی است، همان آثار اصل محرز را دارد، اگر این بحث ها را این جوری می فرمودند از این حرف های عجیب و غریب خیلی بهتر بود.

علی ای حال کیف ما کان چون این ها به استثنای قابلیت محل تمامشان فعل است، شک می کنیم آیا این گوشت ذکر اسم الله علیه أم لا؟ اصل عدمش است، چون عنوان این است، بله در کتب فقه آمده متروک التسمیة، این در کتب فقه آمده، یعنی بردند روی عنوان، این ها حرفشان این است که اگر گفتیم اصل عدم ذکر اسم الله است با این متروک التسمیة اثبات نمی شود، راست است اشکال وارد است، اگر گفتیم شک کردیم در فعل اصل بر فعل گذاشتیم اثبات نمی شود عنوان مذکی، این ها در ذهنشان این رفته، روشن شد منشا اشتباه کجاست؟ خب جوابش هم یک کلمه است، کی گفت ما عنوان می خواهیم؟ این اشکال اولی که مرحوم آقای نائینی از فاضل تونی که مذکی و میته عنوان وجودی اند و این دو تا را نمی شود احراز کرد، اصالة العدم در هر دو جاری می شود تعارض می کنند

بعد برمیگردیم به اصل فوقانی، اصلاً ما دنبال عنوان مذکی و میته نیستیم، مذکی که اصلاً در قرآن فعل است، إلا ما ذکیتم، میته هم گفتیم با شواهد قطعی بین مسلمان ها همانی است که این فعل برایش جاری نشده، بهش گفتند میته، بله آقای خوئی این جا مخالف است می گوید نه میته نمی شود، خب این بحث دیگر است، استظهار از ادله.

پس بنابراین اگر ما باشیم، روشن شد چی می خواهم بگویم؟ طبق قاعده ما در هر فعلی که شک بکنیم اصل عدمش است، احتیاج به این حرف ها و لازم اعم و حیات یا آقای نائینی که می گوید قبل از حیات، ما حالت این حیوان را قبل از وجود در عالم مثلاً ماهوی و تقرر ماهویش به قول مرحوم آقاضیا، در عالم تقرر ماهوی نگاه بکنیم تا بکشیم به این گوشتی که الان روی زمین است، آن وقت ادعا هم می کنیم که این ها از روایت در می آید، خیلی عجیب است، فکر نمی کنم به هر حال معتقدم خیلی هم مناقشه نکنیم چون این ها این قدر واضح الفساد است که احتیاج به مناقشه ندارد.

علی ای حال کیف ما کان آنی که به ذهن این حقیر سراپا تقصیر می رسد که خیلی هم واضح است ذکیتم یعنی ذبحتم، فعل است، اگر فعل شک کردید اصل عدمش است، هر فعلی شک بکنید اصل عدمش است، فقط نهایت این که شما می گوئید با اصالة عدم ذبح نه استصحاب، با اصالة عدم ذبح عنوان مذکی ثابت نمی شود خب نشود، ما عنوان مذکی نمی خواهیم، در این جا عنوان مذکی یعنی اصل محرز با غیر محرز نتیجه اش یکی است، چرا؟ چون موضوع روی فعل رفته،

پرسش: اصل عدم در فعل از کجا اثبات می شود؟

آیت الله مددی: خب هر فعلی مسبوق به عدم است، نمی دانیم سر بریده یا نه، احراز نمی شود. اصل عدم نه به معنای این که در واقع نیست، ما نمی دانیم، اصل عدم در مقام علم، کرارا این را عرض کردیم اصل عدم در واقع مراد نیست، مثلاً می گوید زید پنج سال است که ازدواج کرده بچه دارد؟ می گوید نمی دانیم، این اصل عدم ولد نه این که در واقع ولد ندارد، ممکن است شش تا هم بچه داشته باشد، فرض کنید چهار بار دوقلو زائیده، بیشتر هم داشته، فقط بحث سر علم است، صورت ذهنی است، اصل عدم یعنی این

پس اگر و لا تاكلوا، ما متروک التسمیة نمی خواهیم، در کتب فقه عنوان متروک التسمیة می خواهیم

.....

پرسش: اصل محرز و غیر محرز این جا نتیجه اش یکی می شود را می توانید توضیح بدهید؟

آیت الله مددی: چون این جا روی عنوان نرفته، روی فعل رفته، فعل که اصالة العدم است جاری می شود، یعنی همین که ثابت نشد، ببینید ثابت نشد شما ذبح کردید این آثار برایش بار می شود، نمی خواهد عنوان میده پیدا بکند، عنوان موضوعی نمی خواهد، عنوان مذکی نمی خواهد، همین که ثابت نشد شما بسم الله گفتید آثار بار می شود، همین که ثابت نشد، نمی خواهد عنوان مذکی یا غیر مذکی، نه عنوان مذکی می خواهد نه غیر مذکی، خود فعل را، همین که استقبال بذبیحتک القبلة، نمی دانیم این فعل را انجام داد استقبال کرد خب اصل عدمش است، به همان آله من حدید، بله انصاف قصه اگر شک در قابلیت محل کردید آن مشکل دارد،

پرسش: ریشه عنوان خود فعل است، چیزی جدای از آن نیست

آیت الله مددی: من هم همین را می گویم، تایید من فرمودید، گفت اهلا بناصرنا. می گویم ریشه عنوان فعل است، وقتی اصل در فعل آمد ریشه هم کافی است، عنوان هم کافی است، من هم همین را می خواهم بگویم، شما مطلب بنده را از راه دیگری فرمودید. نمی خواهد جای دیگری مشکل دارد اما این جا مشکل ندارد که

پس بنابراین اگر ما شک در یک گوشتی کردیم انصافش اگر شک در فعل است خود اصالة عدم فعل کافی است و آثار جمیعا بار می شود حتی نجاست خلافا لمرحوم استاد، نجاست هم بار می شود، آثار کلا بار می شود، بله اگر منشا شک ما این باشد که یک گوشتی در خارج است احتمال می دهیم گوشت خوک باشد یا گوشت مثلا بز باشد، گوسفند باشد، بله این جا مشکل دارد، چون این جا مال فعل نیست، قابلیت محل فعل نیست، نمی دانیم آیا این گوشت قابلیت تذکيه داشته؟ اگر گوسفند بوده یا قابلیت تذکيه نداشته، اگر خوک بوده. لذا دقت بکنید ما همین جور گفت که فله ای حرف نمی زنیم، اگر در جایی منشا شک در گوشت خارجی در تذکيه وقوع فعل باشد اصل عدمش است، و همه آثار بار می شود، اگر منشا شک در گوشت منشاش قابلیت حیوان باشد دیگه فعل نیست، نمی توانیم بگوییم سابقا این، لذا این برمیگردد به استصحاب عدم ازلی، اگر قابلیت شد مثل قرشیت زن می ماند، نمی دانیم از وقتی که این گوشت وجود پیدا کرد گوسفند بود یا خوک بود، این می شود استصحاب عدم ازلی بنا بر این که استصحاب عدم ازلی پیش ما

جاری نمی شود، جاری نمی شود، اصالة عدم تذکيه در آن جاری نمی شود، اصالة عدم تذکيه که اصلا جاری نمی شود، ديگه آن جا هم اصل عدم فعل هم که معنا ندارد اصالة العدم و لذا طبق قاعده در این جا باید احتیاط کرد چون نمی توانیم اصل بیاوریم، عدم کونه غنما و لا عدم کونه خنزیرا، نه خنزیریت ثابت می شود و نه غنمیت لذا احتمالا غنم است و احتمالا خنزیر است، طبق قاعده جای احتیاط است، باید اجتناب کرد، نه به خاطر اصالة عدم تذکيه و إلا اصالة عدم تذکيه که می گوید نجس است، نه آن را نمی شود اثبات کرد، نمی شود اثبات کرد که این غیر مذکی است، اصلا نمی شود اثبات کرد که آیا این قابلیت داشته یا نداشته؟ ما همچنین اصلی نداریم،

پرسش: حتی تعلم

آیت الله مددی: حتی تعلم چون بنا بر این که عرض کردیم کرارا و مرارا که حتی تعلم شامل علم اجمالی هم می شود، این جا با علم به این که یا خنزیر است یا گوشت گوسفند است ديگه حتی تعلم می آید، مضافا که ما کرارا عرض کردیم اصالة الحل را قبول داریم اما کل شیء حلال ما نداریم. آن کل شیء لک حلال احتمال دارد موردش استصحاب باشد که توضیحاتش گذشت، چون توش لکه دارد، کل شیء حلال ما نداریم، اشتباه نشود، این خیلی مشهور است، عملا قبول کردیم اشتباه نشود و لکن ما لفظا کل شیء نظیف داریم، طاهر هم نداریم، بله کل شیء طاهر در مقنعه شیخ صدوق آمده، به نظرم نگاه بکنید مقنع شیخ صدوق را، جای ديگه در ذهنم نیست، کل شیء طاهر، بله کل ماء إن طاهر داریم، در کافی هم آمده، کل ماء طاهر، این هم داریم، جای ديگه ندارد مثل این که، فقط مقنع صدوق.

پرسش: یکی ديگه هم آورده بود مرحوم شهید حتی تعلم أنه حرام بعینه،

آیت الله مددی: بله آن بحث ديگری است چون عده ای گفتند، البته حتی تعلم أنه حرام بعینه در ذیل آن دو تاست یعنی در ذیل کل شیء لک است، کل شیء حلال اصلا نداریم که حالا تهش مغيای به حرام بعینه باشد یا نباشد، این را خیلی دقت بکنید چون کرارا و مرارا عرض کردم متاسفانه در حوزه های ما روی متن حدیث کار نشده، این یک درد ماست از قدیم تا حالا، نه این که کار نشده،

تقریباً یک جوری شده که طلبه را بار آوردند یعنی علمای حوزه را جوری بار آوردند که اصلاً روی متن حدیث کار نکنند، همین اول بحث حجیت خبر رسائل دارد که خبر را از سه جهت بررسی می‌کنیم، یا صدور که بر می‌گردد به حجیت خبر و سند و این‌ها، یا جهت صدور که یا تقیه است یا تقیه نیست، و یا مسئله دلالت، اصلاً در خود رسائل، بعد هم مرحوم نائینی همین را نوشته، مرحوم آقای خوئی، همه‌شان دنبال همین مطلب افتادند، تعجب آور است که این بزرگان بحث متن را کلاً خالی کردند، بعد از صدور متن، حالا ببینیم متن چیست لذا خوب دقت بکنید در حوزه‌های ما کاملاً متعارف است تساهل در متن، البته این تساهل نیست، فتوایشان است، مبنای علمیشان است

پرسش: همین که می‌فرمایید دلالت را مطرح می‌کنند یعنی همین متن دیگه

آیت الله مددی: نه دیگه متن را مطرح نمی‌کنند، می‌گویند مدلول حدیث چیست، حالا متنش کل شیء لک حلال است یا کل شیء حلال است، کل شیء نظیف است یا کل شیء طاهر است، این‌ها را بحث نمی‌کنند، الان در کتاب‌هایشان کل شیء طاهر نوشتند، همین فاضل تونی را داشتم نگاه می‌کردم بعدش هم خواندم، کل شیء طاهر حتی تستقذره، اصلاً هیچ‌چیز نداریم در متن علی‌ای حال کیف ما کان این متعارف است در این حوزه‌های ما، حتی گاهی به قرآن رسیده که لقوله تعالی حرم علیکم الخبائث، اصلاً ما هیچ‌آیه‌ای در قرن نداریم، حرم علیکم الخبائث نداریم. علی‌ای حال یحرم علیهم الخبائث، حرم علیکم الخبائث ما در قرآن نداریم.

غرض این مشکل متن رسیده به جایی که به خود قرآن هم رسیده، از روایت هم گذشته بی‌توجهی در متن متأسفانه جوری شده که به جای دیگه هم رسیده است. کیف ما کان این چون شما فرمودید کل شیء حلال این را در ذهنتان از الان مقید بشوید، کل ماء طاهر داریم با قطع نظر از سندش، کل شیء نظیف حتی تعلم أنه قدر نه نجس این هم داریم، البته از میراث‌های فطحیه است، کل شیء طاهر را مرحوم صدوق در مقنعه آورده و کل شیء لک حلال داریم نه کل شیء حلال، یکی دیگه هم داریم کل شیء فیه حلال و حرام فهو حلال، این هم داریم، فیه حلال و حرام اما کل شیء حلال ما نداریم.

علی ای حال کیف ما کان

پرسش: قائل به

آیت الله مددی: گفتیم و إلا این عنوان را نداریم، کل شیء حلال نداریم، کل شیء طاهر هم نداریم خب، دیگه قاعده طهارت را از کجا آوردند؟ کل شیء نظیف، تازه مضافا منحصر از کتب فطحیه است، عمار است، عمار هم وضعش خیلی به هم ریخته است، پاشیده است.

کیف ما کان وارد بحث متونش نشویم، به ذهن ما این نحوه بحثی را که آقایان وارد شدند از زمان فاضل تونی و اصول را این طور اجرا کردند و ادعا کردند که این از روایات در می آید این به نظر من خیلی حرف دور از آبادی ای است، کیف ما کان به ذهن ما این طور می آید در ما نحن فيه اصالة العدم مساوی است با اصالة عدم تذکیه یعنی احراز موضوعی می شود، چرا؟ چون موضوع در روایات فعل است، فعل را با اصالة العدم می شود درستش کرد، این که جزئش با موضوع است از این حرف ها ما هیچ کدام سر در نیاوردیم و چون عناوینی که ما در عدم تذکیه داریم چهار تاش فعلند، یکیش می ماند که فعل نیست، قابلیت حیوان، اگر منشا شک قابلیت حیوان باشد آقایان جاری کردند گفتند اصالة عدم تذکیه، به نظر ما جاری نمی شود چون اصل عدم ازلی است، چون نمی دانیم حیوان است حین وجودش گوسفند بوده یا خوک بوده، اصل عدم ازلی است آن جا جاری نمی شود لکن نتیجه اش احتیاط است، وجود احتیاط است، چون بالاخره یا خوک است یا گوسفند است دیگه، يجب علیه الاحتیاط، این هم راجع به این.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین